

نظریه‌های رمان از ژنالیسم تا پسا مدرنیسم،

حسین پاینده

رمان از نگاهی موشکافانه



مریم طباطبایی‌ها

نویسنده و منتقد

اساسا رمان چیست و چه گستره‌ای از ادبیات امروز را در برمی‌گیرد؟ ظهورش به معنای امروزی از چه زمانی شکل گرفت؟ سبک مدرن و کلاسیک آن تا کجا از هم متمایز هستند و نویسندگان و ادیبان بزرگ دنیا در این خصوص چه می‌اندیشند؟ به واقع اینها همگی سوال‌هایی هستند که می‌تواند پیرامون رمان در ذهن هر خواننده‌ای که دغدغه ادبیات داشته باشد شکل بگیرد. واضح و مبهرن است که رمان هم که گونه‌ای مهم از ادبیات را شامل می‌شود مسیری بس طولانی و البته ناهموار را تا به امروز طی کرده است و دوره‌های متفاوت زیادی را سرگذرانده است. رمان نوعی داستان بلند است که در قالب نثر نوشته می‌شود و می‌تواند یک یا چند ژانر را در برگیرد. همان‌طور که می‌دانیم در سده ۱۸ میلادی کلمه رمان بیشتر برای اشاره به قصه‌های کوتاه در مورد عشق و طوطه به کار می‌رفت، اما در دویست سال اخیر رمان تبدیل به یکی از مهم‌ترین اشکال ادبی شده است که به سستی می‌توان گفت طرفداری ندارد و یا قشر دنبال‌کننده آن در اقلیت هستند.

نظریه‌های رمان از ژنالیسم تا پسا مدرنیسم شاید اولین کتابی بود که می‌توانم بگویم به تمام این سوالات با دقت نظر و از نگاه فنی و منتقدانه پاسخ داده بود. کتاب نوشته دیوید لاج، ایان وات، دیوید دیچز و... با ترجمه حسین پاینده است که توسط نشر نیلوفر به چاپ رسیده است. دیوید لاج نویسنده و منتقد ادبی اهل بریتانیاست و استاد ادبیات انگلیسی در دانشگاه بیرمنگام. البته این کتاب که یکی از نویسندگان مهم آن لاج است و لاج هم از جمله مشهورترین نقسیر کنندگان نظریه رومن یا کوپسن، شاید تا همین جایش حق مطلب را ادا کرده باشد. کتاب، نظریه‌های رمان و اصلی‌ترین موضوعات و رویکردها در خصوص رمان و عناصر مختلف آن را مورد تجزیه و تحلیل فنی قرار داده است. «... بسیاری از پرسش‌های عام که احتمالا برای علاقه‌مندان به رمان نویسان پیشگام قرن هجدهم و اثار آنها مطرح است، هنوز پاسخ کاملا قانع‌کننده‌ای نیافته است. پرداختن به سوال‌های جامع همواره دشوار است و پاسخ دادن به آنها بسیار دشوار تر...»

فصل اول کتاب با عنوان «طلوع رمان» نوشته‌ایات وات، نویسنده و منتقد انگلیسی، به موضوع رمان و مسئله ژنالیسم می‌پردازد. در این فصل نویسنده به بررسی زمینه‌های فلسفی، عناصر زیربنای، اصولا توصیف ژنالیستی بودن رمان، شخصیت‌ها، مکان‌ها و زمان‌ها به شکلی مترجانه می‌پردازد و خواننده را با سوال‌هایی که جواب‌ها را تا حدودی برایش مترقب کرده است آشنا می‌سازد. خواننده بعد از آن با نظریه‌های رمان از نگاه جان هلبرین آشنا می‌شود که به زعم من نگاهی نو و متجددانه به مسأله رمان و فرآیند شدن آن در ادبیات امروز داشته است و مبنای نظری آن را بررسی کرده است. ریمون ویلیامز در فصل بعدی کتاب به بررسی ژنالیسم و رمان معاصر می‌پردازد و من به شخصه فکر می‌کنم که خواننده در این بخش به مکنی انکد برسد و جان کلام را با اندیشه و فکر بیشتری بخواند. ویلیام در این بخش تحول ژنالیسم را در قرن بیستم به زیبایی توضیح داده است با نگاهی موشکافانه از آن‌کان‌آ را مورد نقد و بررسی قرار داده است. در نوشته‌های فصل‌های بعد نیز بیشتر از پیش با رمان‌های قرن بیستمی روبه‌رو می‌شویم. قرن بیستم که به زعم من می‌شود آن را جزو دوره‌های طلایی رمان نویسی به حساب آورد و جایگاه مستحکم آن را به خوبی در ادبیات لمس کرد. در نمونه‌های مختلفی در این دوران به رمان و رمان نویسی اضافه شدند و نویسندگان جدیدی هم به این عرصه معرفی گردیدند. در جستاری از آرنولد همل به رمان مدرن می‌رسیم و از آن بحث می‌کنیم. «... توجه به سیلان ذهن و تداعی افکار در ذهن منفرد ناگزیر منجر به تأکید بر تنهایی ذاتی فرد شد زیرا هر ذهنیتی منحصر به فرد و جدا از سایر اذهان است. اگر دنیای واقعی که در آن زندگی می‌کنیم همین دنیای منحصر به فرد و شخصی ذهن خودمان باشد اگر ارزش‌های عمومی که در جامعه مجبوریم در حرف مدافش باشیم ارزش‌هایی حقیقی نیستند که به شخصیت ما معنا ببخشند آن‌گاه همگی محکومیم در زندان ذهنیت تفهیم ناشدنی مان به زندگی ادامه بدهیم.» در فصول بعدی پیتر فاکنر و هنری جیمز به ادبیات مدرن می‌رسند و مقدمه‌های مدرنیسم را در ادبیات مورد بررسی قرار می‌دهند. گذار ادبیات از آن سبک سنتی به مدرن خود فراز و نشیب‌هایی داشته است که خواننده با سیر و سلوک در آن رمان را شاید بهتر از حالا بشناسد. و در نهایت به نقد و کنکاش حول محور ادبیات پسا مدرنیستی به قلم دیوید لاج می‌رسیم. دیوید لاج در این فصل خواننده را در رویارویی نزدیک با مفاهیمی چون تناقض، جا به جایی، عدم انسجام، بی‌قاعدگی، زیاده‌روی و اتصال کوتاه قرار می‌دهد. به زعم من نگاهی این چنین موشکافانه و وسعت دید چندین نویسنده و منتقد، این کتاب را به مجموعه‌ای همسو با کنش‌ها و واکنش‌های متفاوت از نظریه‌ها تبدیل کرده است که خواننده در آن به پایان‌بندی‌ای جامع و کامل از ایده‌هایی رسد می‌تواند همواره آن را نگاهی متفاوت به رمان تلقی کند.

یکشنبه

۱۴۰۲/۱۱/۰۱

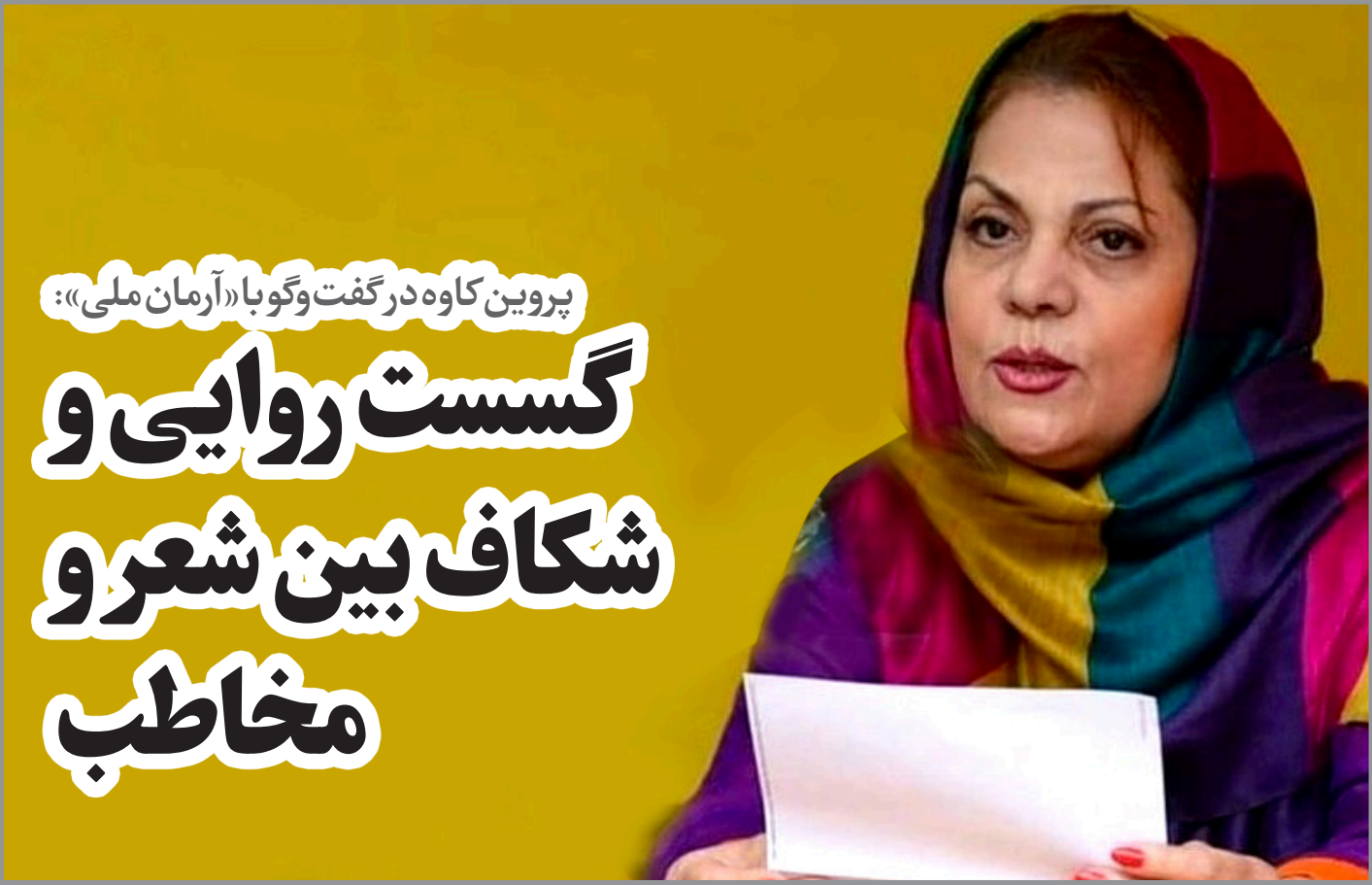
۰۹ رجب ۱۴۴۵/ ۲۱ ژوئیه ۲۰۲۴

سال پنجم

شماره ۱۷۵۱

armanmeli.ir

آرمان‌ملی



پروین کاوه در گفت‌وگو با «آرمان‌ملی»:

گسست روایی و شکاف بین شعرو مخاطب

آرمان‌ملی – محمد صابری؛ پوران کاوه (متولد ۱۳۳۰) شاعر، مترجم و نقاش هم عصر ماست که تاکنون عناوین متعددی را در حوزه شعر و ادبیات داستانی و ترجمه‌های پژوهشی به انتشار رسانده است. مشخصا در حوزه شعر، «صدای فاصله‌ها»، «بیا شبیه آفتاب باشیم»، «گاهی شبیه رؤیای تومی شوم»، «از سکوت ترانه می‌سازم»، «بانوی پنجره‌های بی‌تاب»، «هوا طعم قهوه می‌دهد» و «باران نبار! زمین جای خوبی نیست»، از جمله مجموعه شعرهای منتشر شده کاوه به‌شمار می‌آید و اخیرا نیز نشر مروارید گزینه اشعار این شاعر و منتقد را روانه بازار کتاب کرده است. به این بهانه، گپ‌وگفتی با پوران کاوه داشتیم که در ادامه می‌خوانید.

تمامام و گسسته است که پیوندی معنایی با یکدیگر ندارند و همین گسست روایی بوده که ارتباط میان متن و مخاطب را دشوار ساخته است و منتج به این شد که شعر فارسی دچار نوعی بحران و ایستایی شود و راه‌گریز از این بحران را به کارگرفتن شکردهایی دانستند که غالبا از نظریه‌های پست مدرنیستی سرچشمه می‌گرفت.

اگر با این گفته موافق باشید که در حال حاضر ادبیات کشورمان در حوزه شعر دچار بیماری مزمن زمین‌گیری شده است به نام بحران و ریزش مخاطب، بفرمایید چه عواملی در این بحران فرآینده نقش چشمگیرتری داشته‌اند و سهم شاعران در به وجود آمدن این بین‌بست چقدر بوده است؟

من در جایگاه شاعر و هم مخاطب شعر، تأیید هر چیزی که به نام شعر سپید منتشر می‌شود را جایز نمی‌دانم. عده‌ای متن‌های بسیار ساده‌ای می‌نویسند با این هدف که پیچیده نباشد تا مخاطبان آن بفهمند، متن‌هایی خالی از هرگونه ناآوری، لایه زیرین، کشفی و یا پایان‌بندی در خور تامل. به نظر من این دوستان تنها احساسات خود را بیان می‌کنند و به عنوان شعر در دنیای مجازی می‌گذارند که هیچ کنترلی روی آن صورت نمی‌گیرد. بعضی‌ها هم با کلماتی نامانوس و معادلات چندمجهولی به فکر انتزاع و کنش زیبایی در لباس معما هستند؛ بدون هیچ ابداع و تکنیکی که باید چندبار آن را بخوانی تا شاید معمایش را در یابی و منظور شاعر را بفهمی. در بعضی سوره‌ها هم انقدر آتوشکیده و مهندسی جملات و واژه‌ها کنار هم چیده شده‌اند که هیچ هم‌صدایی و حس دردی مشترک در آنها دیده نمی‌شود. آنچه‌آنکه اگر قطع‌یک نشده باشند، داستانی به نظر می‌رسند، مشکل اصلی ریزش مخاطب و بیماری مزمن شعر امروز همین است که چنین آثاری خلق می‌شوند؛ فاقد هرگونه ایجاز، پتانسیل تکنیکی و معنایی، بدون آنکه هیچ حرف تازه‌ای داشته باشند.

شما در حوزه شعر و نقد ادبی علمی کارنامه قابل دفاعی دارید. نقد علمی شعر چه پارامترهایی دارد و چه کاربردهایی؟
متأسفانه بعضی افراد تجربه کافی در حوزه ادبیات و با شعر ندارند و پدیده‌ای با عنوان توهم دانایی را در وجود خود پرورش داده‌اند و با همین تصور دست به کار نقد شعر می‌شوند و خود را منتقد می‌دانند. آنچنان‌که نشست‌های نقد و بررسی اغلب حالت تسویه حساب شخصی به نظر می‌رسد؛ درحالی‌که یک

یادداشتی بر کتاب

«طرح‌های روستایی، کلاغ‌ها»

اثر محمود طیار

روایت‌هایی از روستا ورنج ورستگاری



نسیم خلیلی

نویسنده و منتقد



«طرح‌های روستایی، کلاغ‌ها» روایتی تپنده از حیات روستایی و بجا کار و زار و برنج‌کار) و فعله و کارگر است، روایتی از رنج انسان است آرمیده بر درختان توت، آندوه فقر و بیماری و مالاریا، چشم حسرت و نومیدی و دوخته بر کیف بزرگ مامور بهداشت که از شهر آمده است با قرص‌های پیشگیری از مالاریا اما روستایی اندوهگین و بی چیز قرص نان می‌خواهد و محمود طیار ی کنایش را با همین نگاه و حسرت، با همین تعامل تاریخمند میان روستایی محروم و مامور از شهر آمده شروع می‌کند. روایتی که در نهایت ایجاز و شاعرانگی خود، ژرفای رنج رانیز بازنمایی می‌کند: «کیف بزرگ من، در دهکده کوچک تو، چه کارگاه نمی‌کند، وقتی آن رابه دست می‌گیرم، باران یک سلام روستایی است که بر من می‌بارد. – – من شرمگین‌ام سخت، آنها در تشویش.» حسن میرعباسینی در صدسال داستان نویسی‌اش نوشته است که محمود طیار ی «از نخستین نویسندگانی است که پس از به‌آذین و رادی، درباره زندگی در شمال ایران داستان نوشت. او مامور اداره بهداشت استان گیلان است و نوشته‌هایش از برخورد‌های شغلی اش در شهرها و روستاهای محل خدمتش تأثیر پذیرفته‌اند.» و به این ترتیب است که در این کتاب کوچک و شریف با عینک مامور بهداشت که راوی است و می‌تواند فقر و بیماری و آندوه را شاعرانه بازنمایی کند، به دل روستاهای جنگلی دورافتاده می‌روی، به آنجا که دیگر زن جوان برنج‌کار از زالوهای توی آب هم نمی‌ترسد، رنج او را به وارستگی درویشانه بی‌بدیلی رسانده است، او از ترس، از خشکدگی و فلاکت انسان بودگی رها شده است، او به رستگاری غم‌انگیزی رسیده است؛ «زالو به چوب نمی‌چسبه، من که خونم نیست، از چی ترسم؟ ... رفتم بجار، فعلگی – پشت فعلگی... چیزی که بود باهام مثل چوب بود به زالو نمی‌چسبید» و هموست

مخاطبان شعر کلاسیک هستند و گروهی نیز شعر کلاسیک معاصر را نمی‌پسندند و نظرشان این است که اگر بخواهند شعر کلاسیک بخوانند، می‌روند سراغ سرچشمه‌های اصلی که همانا مولوی، حافظ، سعدی و... هستند و اعتقاد دارند که عصر چنین اشعاری به پایان رسیده و این وزن و قافیه‌های گوش‌نواز با دنیای مدرن مان ساگراگ نیست و به قول «بارت» این شعرها مربوط به گذشته است و ربطی به زمان حال ندارد. در هر صورت به عقیده من هر شعری که زیبایی‌های مکشوف را به درستی به خواننده منتقل کند، در نهایت مخاطب را حتی در پیچ آخر به مقصد می‌رساند.

انجمن‌های ادبی از دیرباز سهم زیادی در معرفی شاعران داشته‌اند و این مربوط به کشور ما تنها نیست؛ مثلا در پاریس بیش از هزار انجمن ادبی فعال به ثبت رسیده است. شما چه جایگاهی برای این محافل در نظر می‌گیرید و آیا می‌توان از انجمن‌های در حال حاضر چنین توقعی را داشت؟

برگزاری انجمن‌های ادبی نقش بسزایی در تبادل اطلاعات ادبی و شکوفایی هنرها به ویژه برای شعر و معرفی شاعران نوپا داشته و دارد، اما متأسفانه با مشکلات بسیاری از جمله به دلیل بوروکراسی‌های اداری دچار بی‌مهری شده‌اند. اگر چنانچه تصدی‌گری‌های دولت در انجمن‌ها کاهش یا پایان پذیرد، به طور قطع نشست‌های ارزشمندتری برگزار می‌شود تا جریان موثرتری در ادبیات و شعر و ارتقای آن شکل بگیرد.

فقر دانش ادبی از آسیب‌های جدی در حوزه شعر معاصر است و کمابیش بیشتر شاعران امروزی خود به آن اذعان دارند. شما به عنوان شاعر و منتقد ادبی در این باب چگونه می‌اندیشید و چرا؟

شعر امروزه دورانی را دارد سپری می‌کند که با تولید انبوه مجموعه شعر، باید دوره‌ای طلایی به حساب آید، اما با نگرشی بیشتر منتشر شده، به این مهم دست می‌یابیم که بسیاری از شعرها از ساختاری درست برخوردار نیستند و فاقد مولفه‌های ضروری یک شعر خوب‌اند و از زیباشناختی و خردگرایی و ایجاز در آنها خبری نیست و با ساختار شکنی و کاستن فخامت زبان استفاده از ادبیات محاوره‌ای به قصد ارتباط بهتر با مخاطب و معیارهای اصلی و ویژگی‌های لازم شعر فاصله گرفته‌اند و تنها بزرگ شدن آشناندایی خود را به نمایش گذاشته‌اند که این کج‌روی‌ها و کم‌رنگ شدن رمانتی سیسم، یک دلایلش را هم می‌توان فقر دانش ادبی و نداشتن مطالعه از آثار پیشینیان و پرمایگی هنر گذشتگان دانست.

به‌گمان بیشتر صاحب‌نظران، فروغ یک نمونه تکرارناپذیر شعر از منظر پسا ساسا ختارگرایی ست. چه مولفه‌هایی در محتوای شعر فروغ افتاده که او را از دیگر رقیبان سرسخت و نامدار آنجا که در ادبیات ایران منتقد با معیارهای پذیرفته شده جهانی داریم یا خیر؟

نگاه به کارنامه نقد منتقدان با هدف ارزیابی کیفی و شناسایی فراز و فرودهای آن، اقدام مهمی در شناسایی سیر تحول نقد ادبی است. یک منتقد متخصص در نقدهای خود بایستی بیش از هر چیز به ویژگی‌های صوری و شکل‌شناختی اثر توجه کند و نقد او بر سه راس «شکل و ساخت»، «تخیل و اندیشه» و «زبان و بیان» استوار باشد که همین مثلث نقد به خوبی می‌تواند بر آثار هنری پرتوافکنی که در نقدی علمی را با ارزش‌های خاص خود نشان دهد و از آنجا که هر فرهنگی دارای ماتریال‌ها و ابزار تشکیل دهنده فرهنگی خاصی است که هویت مردم‌مانش را در ظرف فرهنگی خود تعریف می‌کند و هویت هر فرد با فرهنگ و شرایط موجود در آن سرزمین سنجیده می‌شود؛ لذا قرار دادن منتقدین مان در معیارهای پذیرفته شده جهانی را منصفانه نمی‌دانم.

در شعر معاصرمان همواره نئوکلاسیک و مدرنیسم در تقابل و جدالی همیشگی به سر می‌برند؛ چه مولفه‌هایی این دو مزر پاریک را از هم جدا می‌کند و در ادامه همین بحث بفرمایید آیا می‌توان شعری را با همه توانمندی‌هایش و به‌واسطه عدم تطابق با زبان شعر امروز، زیر سوال برد و چرا؟

آنجا که سرایش شعر در راستای دستیابی به زبانی مشترک همدلی انسانی و درک همگونی‌های فرهنگی است، لذا نگاهی همگون و شیوه‌ای درست و یگانه در ابتدا بایستی در نظر گرفته شود و اینکه پرداختن در هر دو سبک اشاره به مفاهیم انسانی و عطفی و عقلانی داشته باشد تا اشعاری شود برای تمام فصل‌ها و دوران‌ها، پس فاصله زمانی هرگز نمی‌تواند ادبیات کلاسیک را بی‌اعتبار کند و از ارزش آن بکاهد. هنوز بسیاری از مردم، که وقتی برنج‌ها را می‌برند می‌افتد چنان علیل و مفلوک و رسته از ریستن که شاید خطاب به مامور بهداشت که انگار فقط به ناظری مستاصل و منفعل می‌ماند با اشاره به آن زن نمی‌گویند؛ «به رنگش نگاه کن، زرد چوبه»! علاج دردش مرگ نیست؟ تو بگو!» و رنج در این طرح‌های ساده‌گاه وسیع‌تر از این وارستگی فیلسوفانه و به ستوه آمده زنانه است گاهی روایتی ست از کودکی رها شده بر بستر ریستن و فسردن و فراموش شدن که جهان سبز روستا را با انگشتی که بریده شد و گم شد، به یاد می‌آورد، روایتی کوبنده و موجز که موبر تنت راست می‌کند: «وقتی علف می‌بردم، انگشت کوچکم، بچه‌دانه‌ام، چند سالی ازم گذشته... نمی‌دانم چرا هر جا که یک پشته علف می‌بینم یاد انگشت کوچکم می‌افتم.» و در این روایت‌ها بر سیاه تاریخ می‌بارد و خاطره به اجباری بردن جوان‌های روستای محروم را بر کلمات راوی می‌ریواند و وقتی که پیرمرد زارع، حسرتناک از این واقعه تاریخی که مردم روستا برایش آماده نبودند حرف می‌زند: «گوشت با منته رو، تکیه‌کلامش می‌کنه و به به بیست و دوساله شهری می‌گه: میوه درختش رو، باز هم کال چیدن، پسرش رومیگه، برده‌ن به نظام» و التماس زنان آندوهگین که هنوز تن به مرگی فیلسوفانه نسپردند اند خطاب به مامور بهداشت جوان که فقط قرص مالاریا در کیفش دارد، ادامه این روایت هاست از روستاهای دهه چهل خورشیدی: «... من به زن برنج‌کارم، باهام پر از تاوله... به خرده دوایم نمی‌دی بمالم به پام؟ تو روی خد انمیدی؟» و گاه همین زنان زیسته با درد، از پیرمرد عیبی که گویند که می‌رود برخط (لب جاده) آشتالو (هلو)

